



زنان انصار در خانه پیغمبر (صلی الله علیه وآله)

«الَّذِينَ صَلَّوْا سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (1)
«الكهف: 104»

دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نالان در بستر افتاد. در مدت بیماری او، از آن مردان جان بر کف، از آن مسلمانان آماده در صف، از آنان که هر چه داشتند از برکت پدر او بود، چند تن او را دلداری دادند و یا بدیدنش رفتند؟ هیچکس! جز یک دو تن از محرومان و ستمدیدگان چون بلال و سلمان. اما هر چه باشد زنان عاطفه و احساسی رقیق‌تر از مردان دارند، بخصوص که در آن روزها، زنان بیرون صحنه سیاست بودند و در آنچه می‌گذشت دخالت مستقیم نداشتند. صدوق به اسناد خود که به فاطمه دختر حسین بن علی (علیه السلام) می‌رسد نویسد (2): زنان مهاجر و انصار نزد او گرد آمدند. اما در عبارت احمد بن ابی طاهر تنها (زنان) آمده است از مهاجر و انصار نامی نمی‌برد (3).

اگر هم از زنان مهاجران کسی در این دیدار شرکت داشته، مسلماً وابسته بگروه ممتاز و دست در کار سیاست نبوده است. اما انصار موقعیت دیگری داشته‌اند. آنان از آغاز یعنی از همان روزها که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را به شهر خود خواندند، پیوند خویش را با خویشاوندان او نیز برقرار و سپس استوار ساختند. و چنانکه اشارت خواهم کرد، بیشتر آنان این دوستی را با علی و فرزندان او، و خاندان او به سر بردند. بهر حال

پاسخی را که دختر پیغمبر به پرسش آنان داده است، نشان دهنده روحیه رنگ پذیر مردم آن زمان است، که با دیگر زمانها یکسانست. دختر پیغمبر از رفتار مردان آنان گله مند است.

گفتار حضرت زهرا (سلام الله علیها) پاسخ احوال پرسی نیست. خطبه ای بلیغ است که اوضاع آن روز مدینه را روشن می‌سازد، و از آنچه پس از یک ربع قرن پیش آمد خبر می‌دهد. دیرینه ترین متن این گفتار را که نویسنده در دست دارد کتاب «بلاغات النساء» است. اما این گفتار در کتاب هایی چون امالی شیخ طوسی کشف الغمه، احتجاج طبرسی و بحار الانوار مجلسی و دیگر کتاب‌ها آمده است. من عبارت احمد بن ابی طاهر را بفارسی برگردانده‌ام و چون این گفتار نیز صنعت‌های لفظی و معنوی را در بر دارد کوشیده‌ام تا ترجمه نیز از آن زیورها عاری نباشد. لکن:

اگر بریزی بحر را در کوزه ای || چند گنجد قسمت یک روزه ای (4)

-دختر پیغمبر چگونه ای؟ با بیماری چه می‌کنی؟

-بخدا دنیای شما را دوست نمی‌دارم و از مردان شما بیزارم! درون و برونشان را آزمودم و از آنچه کردند ناخشنودم! چون تیغ زنگار خورده نابرا، و گاه پیش روی واپس گرا، و خداوندان اندیشه ای تیره و نارسایند. خشم خدا را بخود خریدند و در آتش دوزخ جاویدند (5).

ناچار کار را بدانها واگذار، و ننگ عدالت کشی را بر ایشان بار کردم نفرین بر این مکاران و دور بوند از رحمت حق این ستمکاران.

وای بر آنان. چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار یابد؟ و خلافت بر پایه های نبوت استوار ماند؟

آنجا که فرود آمد نگاه جبرئیل امین است. و بر عهده علی که عالم بامور دنیا و دین است. به یقین کاری که کردند خسرانی مبین است. بخدا علی را نه پسندیدند، چون سوزش تیغ او را چشیدند و پایداری او را دیدند. دیدند که چگونه بر آنان می‌تازد و با دشمنان خدا نمی‌سازد (6).

بخدا سوگند، اگر پای در میان می‌نهادند، و علی را بر کاری که پیغمبر بعهد او نهاد می‌گذارند، آسان آسان ایشان را براه راست می‌برد. و حق هر یک را بدو می‌سپرد، چنانکه کسی زیانی نبیند و هر کس میوه آنچه کشته است بچیند. تشنگان عدالت از چشمه معدلت او سیر و زبونان در پناه صولت او دلیر می‌گشتند. اگر چنین می‌کردند درهای رحمت از زمین و آسمان بروی آنان می‌گشود. اما نکردند و بزودی خدا به کیفر آنچه کردند آنانرا عذاب خواهد فرمود (7). بیایید! و بشنوید!:

شگفتا! روزگار چه ابو العجب ها در پس پرده دارد و چه بازیچه ها یکی از پس دیگری برون می‌آرد. راستی مردان شما چرا چنین کردند؟ و چه عذری آوردند؟ دوست نمایانی غدار. در حق دوستان ستمکار و سرانجام به کیفر ستمکاری خویش گرفتار. سر را گذاشته به دم چسبیدند. پی عامی رفتند و از عالم نپرسیدند. نفرین بر مردمی نادان که تبهکاری را خود را نیکوکاری می‌پندارند (8).

وای بر آنان. آیا آنکه مردم را براه راست می‌خواند، سزاوار پیروی است، یا آنکه خود راه را نمی‌داند؟ در این باره چگونه داوری می‌کنید؟

بخدایتان سوگند، آنچه نباید بکنند کردند. نواها ساز و فتنه ها آغاز شد. حال لختی بپایند! تا بخود آیند، و ببینند چه آشوبی خیزد و چه خونها بریزد! شاهد زندگی در کام ها شرنگ و جهان پهناور بر همگان تنگ گردد. آنروز

زیانکاران را باد در دست است و آیندگان به گناه رفتگان گرفتار و پای بست (9).

اکنون آماده باشید! که گرد بلا انگيخته شد و تیغ خشم خدا از نیام انتقام آهيخته. شما را نگذارد تا دمار از روزگارتان بر آرد، آنگاه دریغ سودی ندارد.

جمع شما را بپراکند و بیخ و بنتان را بر کند. دریغا که دیده حقیقت بین ندارید. بر ما هم تاوانی نیست که داشتن حق را ناخوش می‌دارید. (10)

این سخنان که در آن روز درد دل و گله و شکوه بانوئی داغیده و ستم‌دیده می‌نمود، بحقیقت اعلام خطری بود. خطری که نه تنها مهاجر و انصار، بلکه رژیم حکومت و آینده نظام اسلامی را تهدید می‌کرد.

دیری نگذشت که آنچه دختر پیغمبر در بستر بیماری و نیز روزهای پیش در جمع مسلمانان از آن خبر داد، و مردم را از پایان آن ترساند تحقق یافت. آنروز گفتند پیمبری و رهبری نباید در یک خاندان بماند. گفتند قریش، این تیره خودخواه و برتری‌جو، باید همچنان مهتری کند. آنروز پایان کار را نمی‌دیدند. ندانستند که مهتری از قریش به خاندان امیه و سپس بفرزندان ابو سفیان و تیره حکم بن عاص و مروانیان می‌رسد، ندانستند که تند باد این تصمیم عجولانه گردی را که بر روی اخگر سوزان دشمنی دیرینه عراقی و شامی انباشته است به یکسو خواهد زد. ندانستند که هم چشمی قحطانی و عدنانی از نو آغاز می‌شود، دو گروه برابر هم خواهند ایستاد و خلیفه هائی جان خود را در این راه خواهند داد و سرانجام آتشی سر می‌زند که سراسر شرق و سپس حجاز و شام و مغرب اسلامی را فرا گیرد. که «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (11)

برای آگاهی بیشتر از این دگرگونی‌ها و نتیجه هائی که بر آن مترتب شد فصلی جداگانه با عنوان برای عبرت تاریخ خواهیم آورد.

درآستانه ملکوت

«لِلْمُتَّقِينَ لَحْسنَ مآبٍ * جَنَّاتٍ عَدْنٍ مَّفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ» (12)

«ص: 49-50»

دختر پیغمبر چند روز را در بستر بیماری به سر برده؟ درست نمی‌دانیم، چند ماه پس از رحلت پدر زندگانی را بدرود گفته؟، روشن نیست. کمترین مدت را چهل شب (13) و بیشترین مدت را هشت ماه نوشته اند (14) و میان این دو مدت روایت‌های مختلف از دو ماه (15) تا هفتاد و پنج روز (16)، سه ماه (17)، و شش ماه (18) است.

این همه اختلاف، و این همه روایت‌های گوناگون چرا؟ از این پیش نوشتیم که در چنان سالها، تاریخ حادثه‌ها از خاطر یکی بذهن دیگری انتقال می‌یافت. و چه کسی می‌تواند ادعا کند که همه این ناقلان از اشتباه بر کنار بوده اند. و این در صورتی است که موجبات دیگر در کار نباشد. اما می‌دانیم که در آن روزهای پرآشوب، از یکسو دسته بندی‌های سیاسی هنوز قوت خود را از دست نداده بود، و از سوی دیگر مسلمانان سرگرم جنگ در داخل سرزمین اسلام بودند در چنین شرایط کدام کس پروای ضبط تاریخ درست حوادث را داشت؟ بر فرض که هیچیک از این دو عامل دخالتی در این روی داد نداشته باشد، بدون شک دسته‌های سیاسی که پس از این تاریخ روی کار آمدند تا آنجا که توانسته اند تاریخ حادثه‌ها را دستکاری کرده اند.

باری به نقل مجلسی از دلائل الامامه در این بیماری بود که دو تن صحابی پیغمبر ابو بکر و عمر خواستار دیدار او شدند. اما دختر پیغمبر رخصت این دیدار را نمی‌داد. علی (علیه السلام) گفت من پذیرفته‌ام که تو بآنان اجازت ملاقات دهی. فاطمه گفت حال که چنین ست‌خانه خانه تو است (19) هر چند ابن سعد نوشته است ابو بکر چندان با دختر پیغمبر سخن گفت که او را خشنود ساخت (20) اما ظاهراً از این ملاقات نتیجه‌ای که در نظر بود بدست نیامد. دختر پیغمبر بآنان گفت نشنیدید که پدرم فرمود فاطمه پاره تن من است هر که او را بیازارد مرا آزرده است؟ گفتند چنین است! فاطمه گفت شما مرا آزردید و من از شما ناخشنودم (21) و آنان از خانه او بیرون رفتند. بخاری در صحیح نویسد: پس از آنکه دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) میراث خود را از خلیفه خواست و او گفت از پیغمبر شنیدم که ما میراث نمی‌گذاریم زهرا دیگر با او سخن نگفت تا مرد (22).

در واپسین روزهای زندگی، اسماء دختر عمیس را که از مهاجران حبشه و از نزدیکان وی بود طلبید. چنانکه نوشتیم اسماء نخست زن جعفر بن ابی طالب بود، چون جعفر در نبرد مؤته شهید شد به ابو بکر بن ابی قحافه شوهر کرد. دختر پیغمبر به اسماء گفت:

-من خوش نمی‌دارم بر جسد زن جامه‌ای بپفکنند و اندام او از زیر جامه نمایان باشد.

-من در حبشه چیزی دیدم، اکنون صورت آنرا به تو نشان می‌دهم. سپس چند شاخه تر خواست. شاخه‌ها را خم کرد. پارچه‌ای بروی آن کشید. دختر پیغمبر گفت:

-چه چیز خوبی است. نعش زن را از نعش مرد مشخص می‌سازد. چون من مردم تو مرا بشوی! و نگذار کسی نزد جنازه من بیاید. (23)

در آخرین روز زندگانی آبی خواست. بدن خود را نیکو شست و شو داد جامه‌های نو پوشید و به غرفه خود رفت. خادمه خویش را گفت تا بستر او را در وسط غرفه بگسترانند. سپس روی به قبله دراز کشید دست‌ها را بر گونه‌های نهاد و گفت من همین اعت‌خواهم مرد (24) بنقل علمای شیعه، شوهرش علی (علیه السلام) او را شست و شو داد. ابن سعد نیز همین روایت را اختیار کرده است (25). لیکن چنانکه نوشتیم ابن عبد البر گوید دختر پیغمبر اسماء را گفت تا متصدی شست و شوی او باشد. و گویا اسماء در شست و شوی فاطمه (علیه السلام) با علی علیه السلام همکاری داشته است.

ابن عبد البر نوشته است چون دختر پیغمبر زندگانی را بدرود گفت، عایشه خواست به حجره او برود اسماء طبق وصیت او را راه نداد. عایشه شکایت به پدر برد که:

-این زن خثعمیه (26) میان من و دختر پیغمبر در آمده است و نمی‌گذارد من نزد جسد او بروم. بعلاوه برای او حجله‌ای چون حجله عروسان ساخته است. ابو بکر در حجره دختر پیغمبر آمد و گفت:

-اسماء چرا نمی‌گذاری زنان پیغمبر نزد دختر او بروند؟ چرا برای دختر پیغمبر حجله ساخته‌ای؟

-زهرا بمن وصیت کرده است کسی بر او داخل نشود-چیزی را که برای نعش او ساخته‌ام، وقتی زنده بود باو نشان دادم و بمن دستور داد مانند آنرا برایش بسازم.

-حال که چنین است هر چه بتو گفته‌ام چنان کن (27).

ابن عبد البر نوشته است نخستین کس از زنان که در اسلام برای او بدین سان نعش ساختند فاطمه (علیه السلام) دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود. سپس مانند آنرا برای زینب بنت جحش (زن پیغمبر) آماده کردند.

1. آنانکه کوشش ایشان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پندارند که کاری نیک می‌کنند.

2. بحار ج 43 ص 158.

3. بلاغات النساء ص 32.

4. مثنوی: نیکلسن دفتر 21 ص 4.

5. -کیف اصبحت من علتک یا بنت رسول الله؟

-اصبحت و الله عائفة لدنیاکم. قالیة لرجالکم. لفظتهم بعد ان عجمتهم و شنائهم بعد ان سبرتهم. فقبحا لفلول الحد. و خور القناة و خلط الراي» و بئسما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله عليهم و فی العذاب هم خالدون.
6. لا جرم لقد قلدتهم ربقتها. و شنتت عليهم عارها. فجعدا و عقرا و بعدا للقوم الظالمين. ويحهم اني زحزحوها عن رواسى الرسالة. و قواعد النبوة. و مهبط الروح الامين. الطبين بامور الدنيا و الدين. الا ذلك هو الخسران المبين. و ما الذى نقموا من ابى الحسن؟ نقموا و الله نكير سيفه. و شدة وطاته. و نکال وقعته و تنمره فی ذات الله.

7. و بالله لو تكاؤوا عن زمام نبذه اليه رسول الله (صلى الله عليه وآله) لساربههم سيرا سجحا لا يكلم خشاشه. و لا يتعتع راكبه. و لاوردهم منهلا نميرا فضفاضا تطفح ضفتاه. و لاصدرهم بطانا قد تحير بهم الرى. غير متحلى بطائل. الا بغمر الناهل. وردعة سورة الساعب. و لفتحت عليهم بركات من السماء و الارض، و سياخذهم الله بما كانوا يكسبون.

8. الا هلمن فاسمعن. و ما عشتن اراكن الدهر عجبا. الى اى لجا استندوا. و باى عروة تمسكوا؟» و لبئس المولى و لبئس العشير. و لبئس للظالمين بدلا». استبدلوا و الله الذنابى بالقوادم. و العجز بالكاهل. فرغما لمعاطس قوم يحسبون انهم يحسنون صنعا الا انهم هم المفسدون و لكن لا يشعرون.

9. ويحهم! فامن يهدى الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدى الا ان يهدى فما لكم كيف تحكمون. اما لعمر الهكن لقد لقحت فنظرة، ريثما تنتج. ثم احتلبوا طلاع القعب دما عبطا و ذعافا ممقرا هنالك يخسر المبطلون و يعرف التالون غب ما اسس الاولون.

10. ثم طيبوا عن انفسكم نفسا. و طامنوا للفتنة جاشا و ابشروا بسيف صارم. و بقرح شامل و استبداد من الظالمين. يدع فيئكم زهيدا و جمعكم حصيدا فيا حسرة لكم و انى بكم و قد«عميت عليكم انلزمكموها و انتم لها كارهون- (از آیه 28 سوره هود) «

11. خدا آنچه را که مردمی دارند دگرگون نمی‌سازد مگر آنکه آنان خود دگرگون شوند. (الرعد: 11) .

12. همانا پرهیزکاران را نیکو بازگشتگاهی است. بهشت جاویدان که درهای آن بروی آنان گشوده است.

13. بحار ص 191 ج 43. روضة الواعظین ص 151.

14. الاستيعاب ص 749.

15. بحار ص 213 ج 43.

16. عیون المعجزات بنقل مجلسی ص 212.

17. طبقات ج 8 ص 18.

18. انساب الاشراف بلاذری ص 402.

19. بحار ج 43 ص 170 بنقل از دلائل الامامه و نیز رجوع شود به علل الشرائع ج 1 ص 178.

20. طبقات ص 17 ج 8.

21. بحار ص 171.
22. صحیح ج 5 ص 177.
23. استیعاب ص 751 و رجوع به طبقات ابن سعد ج 8 ص 18 و انساب الاشراف ص 405 و بحار ج 43 ص 189 شود.
24. بحار ج 43 ص 172 به نقل از امالی شیخ طوسی و رجوع به انساب الاشراف ص 402 و طبقات ج 8 ص 17-18 شود.
25. طبقات ج 8 ص 18.
26. خشم از قحطانیان و از عرب‌های جنوبی بوده است. و این سرزندی است که عدنانیان (و از جمله قریش) به قحطانیان می‌کردند.
27. استیعاب ص 751، چنانکه نوشتیم اسماء در این تاریخ زن ابو بکر بوده است.